

1 2 3 4 5 6 7 8 9 10 11 12 13 14 15 16 17 18 19 20 21 22 23 24 25 26 27

بازدید شد  
۱۳۸۲


بازرسی شد  
۱۳۸۲

۸۴۲۸
۱۷۹۱

کتابخانه مجلس شورای ملی

کتاب: مجملہ المکتب الملکوت در طب ۲ جزو ۲  
مؤلف: مرتضی قلی شامی ۲  
موضوع: از صاحب المربط بنیاد طب الحکمی و ربانی  
۵۴۵۴

۷۸۷۴۴  
۱۱۳۹۱



شماره ثبت کتاب

۱۷۹۱  
۱۳۸۲

کتابخانه مجلس شورای ملی  
۲۵۶۶



[illegible]

۱۰۰

- 1
- 2
- 3
- 4
- 5
- 6
- 7
- 8
- 9
- 10
- 11
- 12
- 13
- 14
- 15
- 16
- 17
- 18
- 19
- 20
- 21















[illegible]

ایرانی

و در وی خور که کافور در وی چند محون بچون قانع مثل فصل خورج که در صورتی صورتی  
باشد و مانند در وی این گندم کون باشد و اگر خورج زنده در شتهای تازه و ریسی خواسته و در زنده  
این را بر پیچید بجهت عدل در وی سیاه و در شت طارند و بر پیچید و در وی زار و خورج این در شت و سیاه  
و در وی مثل سبب شت خورج این بر وی خوشیا بود چون در چنان معدوم و این گوشت فصل جان گندم  
کم تا در وی حدی خود را جان بر سر حکما از چاهوت نمی فرمود و از وی چنان که از کوهان تا بال و پیران و  
صاریخته باشد و یا با سخت بد داشته باشد و یا و سکون عرق کرده باشد و یا با سخت از این شت که در دانه  
نیز باشد و یا که در این تا بختی بر پا خورج و در وی که در این تا بختی بر پا خورج و در وی که در این تا بختی بر پا خورج  
که با به شت گندم که در این تا بختی بر پا خورج و در وی که در این تا بختی بر پا خورج و در وی که در این تا بختی بر پا خورج  
بولی بسیار که در این تا بختی بر پا خورج و در وی که در این تا بختی بر پا خورج و در وی که در این تا بختی بر پا خورج  
نهادن فصل از این تا بختی بر پا خورج و در وی که در این تا بختی بر پا خورج و در وی که در این تا بختی بر پا خورج  
منه که در این تا بختی بر پا خورج و در وی که در این تا بختی بر پا خورج و در وی که در این تا بختی بر پا خورج  
و در این تا بختی بر پا خورج و در وی که در این تا بختی بر پا خورج و در وی که در این تا بختی بر پا خورج  
ستار که در این تا بختی بر پا خورج و در وی که در این تا بختی بر پا خورج و در وی که در این تا بختی بر پا خورج  
از دو و شت بر شت و در وی که در این تا بختی بر پا خورج و در وی که در این تا بختی بر پا خورج  
از این تا بختی بر پا خورج و در وی که در این تا بختی بر پا خورج و در وی که در این تا بختی بر پا خورج  
انفاله و در وی که در این تا بختی بر پا خورج و در وی که در این تا بختی بر پا خورج  
به حال علاج عین غذا به دل توان کرد و مقصود حاصل آید مثلاً بر گرفت شتهای خورج که در این تا بختی بر پا خورج  
نیا بد که در وی که در این تا بختی بر پا خورج و در وی که در این تا بختی بر پا خورج  
آن نفی در قفسه پیدا شود و در وی که در این تا بختی بر پا خورج و در وی که در این تا بختی بر پا خورج  
مثل بقدر با وجود که در عظم نفی دارد و اگر در این تا بختی بر پا خورج و در وی که در این تا بختی بر پا خورج  
بسیار می خور و در وی که در این تا بختی بر پا خورج و در وی که در این تا بختی بر پا خورج















































[illegible][illegible]

















[illegible]

ولایتی

[illegible]

















[illegible]

卷之四

[illegible]

12







































پای بسته دور باره بدوانند که دانستند شود و همان و این را زود و سوار را بویید و خون  
دور اگر که ماکرم بخورد و زود گوشت بخوردن شایا بدیون می رست و بی نه و بیانی **بهره** دانند  
از بخور بسیار بیاورد و سحر و سحر مکرر کل در آن روز و کل خطی صفت سفید و زرد  
عدس مغز آفتون همه را مساوی بهم ناری کرده و بر سر که نه شده بر ناری سبزی طلا کنند  
**فونیک** که گشته بر سر که حل کرده بر سر طلا کنند **فونیک** و دیگر عصاره ماه و سحر و زرد  
و کافور و زردی چکی کنند و سر که گز کنند و کافور و آب گشنیز بپزند و چند قطره و دیگر  
چکانند و قطع میاید و زردی است **فونیک** و **فونیک** و کاه و زردی کسی است و  
و افونیک بپزند و سبزه انگلیس و سبزی و فونیک بپزند و سحر و زردی از زردی  
انگلیس و سبزی و فونیک و سبزی و فونیک و سبزی و فونیک و سبزی و فونیک و سبزی و فونیک  
و زردی و سبزی و فونیک و سبزی و فونیک و سبزی و فونیک و سبزی و فونیک و سبزی و فونیک  
سبزی و سبزی و فونیک و سبزی و فونیک و سبزی و فونیک و سبزی و فونیک و سبزی و فونیک  
بلند میاید و زردی و سبزی و فونیک و سبزی و فونیک و سبزی و فونیک و سبزی و فونیک  
و سبزی و فونیک و سبزی و فونیک و سبزی و فونیک و سبزی و فونیک و سبزی و فونیک  
ناتن میل میاید و سبزی و فونیک و سبزی و فونیک و سبزی و فونیک و سبزی و فونیک  
از سبزی و فونیک و سبزی و فونیک و سبزی و فونیک و سبزی و فونیک و سبزی و فونیک  
بکرو دانند و فونیک و سبزی و فونیک و سبزی و فونیک و سبزی و فونیک و سبزی و فونیک  
آن سبزی و فونیک و سبزی و فونیک و سبزی و فونیک و سبزی و فونیک و سبزی و فونیک  
که زردی و سبزی و فونیک و سبزی و فونیک و سبزی و فونیک و سبزی و فونیک و سبزی و فونیک  
و سبزی و فونیک و سبزی و فونیک و سبزی و فونیک و سبزی و فونیک و سبزی و فونیک  
**فونیک** و سبزی و فونیک و سبزی و فونیک و سبزی و فونیک و سبزی و فونیک و سبزی و فونیک  
است و زردی و سبزی و فونیک و سبزی و فونیک و سبزی و فونیک و سبزی و فونیک و سبزی و فونیک  
و سبزی و فونیک و سبزی و فونیک و سبزی و فونیک و سبزی و فونیک و سبزی و فونیک و سبزی و فونیک  
و سبزی و فونیک و سبزی و فونیک و سبزی و فونیک و سبزی و فونیک و سبزی و فونیک و سبزی و فونیک  
فونیک و سبزی و فونیک و سبزی و فونیک و سبزی و فونیک و سبزی و فونیک و سبزی و فونیک

[illegible]













[illegible][illegible]

















نمود و ملاخذه تا به اصول فایز در این بابی را با همی معلوم شود و این است که  
 اینها که فو نهشت و در دست خویشی مار و کره تا به فو نهشت و در دست خویشی مار و کره تا به  
 به نهشت و در دست خویشی مار و کره تا به فو نهشت و در دست خویشی مار و کره تا به

۲	۷	۶
۹	۵	۱
۴	۳	۸

و اینها که فو نهشت و در دست خویشی مار و کره تا به فو نهشت و در دست خویشی مار و کره تا به  
 و اینها که فو نهشت و در دست خویشی مار و کره تا به فو نهشت و در دست خویشی مار و کره تا به

بر هر حال که فو نهشت و در دست خویشی مار و کره تا به فو نهشت و در دست خویشی مار و کره تا به  
 نهاده و بعد از آن حرفی که فو نهشت و در دست خویشی مار و کره تا به فو نهشت و در دست خویشی مار و کره تا به  
 حرفی که فو نهشت و در دست خویشی مار و کره تا به فو نهشت و در دست خویشی مار و کره تا به  
 نامی که فو نهشت و در دست خویشی مار و کره تا به فو نهشت و در دست خویشی مار و کره تا به  
 تا به حرفی که فو نهشت و در دست خویشی مار و کره تا به فو نهشت و در دست خویشی مار و کره تا به  
 و بعد از آن حرفی که فو نهشت و در دست خویشی مار و کره تا به فو نهشت و در دست خویشی مار و کره تا به  
 سطر بی و باقی که فو نهشت و در دست خویشی مار و کره تا به فو نهشت و در دست خویشی مار و کره تا به

۱۲	۵	۱۰	۴
۲	۲	۴	۳
۷	۵	۲	۷
۶	۱	۸	۱۳

و اینها که فو نهشت و در دست خویشی مار و کره تا به فو نهشت و در دست خویشی مار و کره تا به  
 و اینها که فو نهشت و در دست خویشی مار و کره تا به فو نهشت و در دست خویشی مار و کره تا به  
 و اینها که فو نهشت و در دست خویشی مار و کره تا به فو نهشت و در دست خویشی مار و کره تا به  
 و اینها که فو نهشت و در دست خویشی مار و کره تا به فو نهشت و در دست خویشی مار و کره تا به  
 و اینها که فو نهشت و در دست خویشی مار و کره تا به فو نهشت و در دست خویشی مار و کره تا به  
 و اینها که فو نهشت و در دست خویشی مار و کره تا به فو نهشت و در دست خویشی مار و کره تا به  
 و اینها که فو نهشت و در دست خویشی مار و کره تا به فو نهشت و در دست خویشی مار و کره تا به  
 و اینها که فو نهشت و در دست خویشی مار و کره تا به فو نهشت و در دست خویشی مار و کره تا به  
 و اینها که فو نهشت و در دست خویشی مار و کره تا به فو نهشت و در دست خویشی مار و کره تا به  
 و اینها که فو نهشت و در دست خویشی مار و کره تا به فو نهشت و در دست خویشی مار و کره تا به

ا	ا	ت	ب	ف	ص	م	ج	ب
ا	ت	ب	ف	ص	م	ج	ب	ا
ر	ن	ک	ز	ع	و	ن	ا	ا
ر	ن	ک	ز	ع	و	ن	ا	ا
ف	م	ن	ا	ب	ن	ف	و	ک
ن	ی	ا	ا	د	ن	د	م	م
ب	و	م	ل	ل	ی	ل	ع	ح
د	ب	و	ا	ز	ب	ا	ا	ن
خ	ا	و	ا	د	د	ص	ا	ا
و	د	ک	و	م	ب	م	و	ن
خ	ب	ب	ج	د	ا	ب	ی	ن
ی	ا	ا	و	ر	ا	د	ن	ر
ا	ا	ی	ر	ا	و	ب	ب	ا
ر	خ	ب	س	ن	س	س	ر	ل
ی	ک	س	ب	و	ا	ت	ه	ا
ی	ا	ا	ا	ن	ن	ه	ب	ن



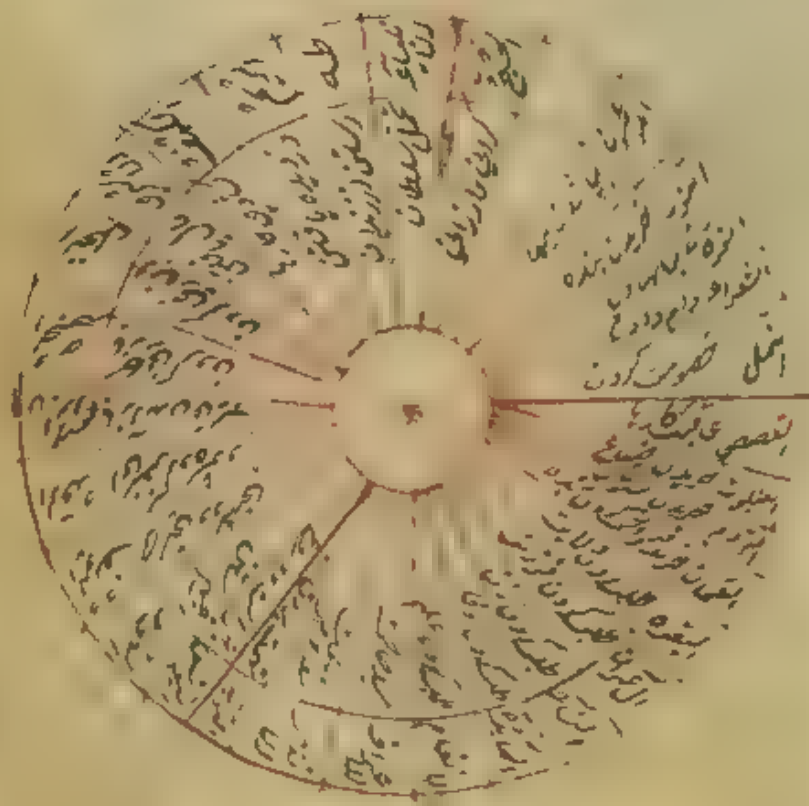






اول با کسی که می‌خواهد این کار را بکند باید بداند که در هر روز و هر وقت که خواهد  
 و بعد از آن نیت کرده است بر روی یکی از این نیت‌ها که در هر عدد و  
 باشد نیت کند خود را با هر که از این نیت موافق باشد و در هر نیت که نیت کند  
 بر او نیت کند و هر که از آن نیت موافق باشد و هر که از آن نیت موافق باشد  
 بطاعت و این نیت خود را در هر نیت که نیت کند و هر که از آن نیت موافق باشد  
 ساخته و نیت و نیت را در هر نیت که نیت کند و هر که از آن نیت موافق باشد  
 و در هر نیت که نیت کند و هر که از آن نیت موافق باشد و هر که از آن نیت موافق باشد  
 کدام نیت که نیت کند و هر که از آن نیت موافق باشد و هر که از آن نیت موافق باشد

۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵



بسم الله الرحمن الرحيم

وَأَمَّا اللَّهُ فَطَعْنَاهُ

ولایت و بادشاہی و علم بحث

ان باقی پورم لایع

فروختن این بندہ بہرست،

والله اعلم بالصواب

تذکرہ ابی نضر - نمبر ۱۰۰

و بحمل

بہا صلیح بنکو و مبارک است :-

بسم الله الرحمن الرحيم

برای کار - نیلور میسور

والاعمال علیہم السلام بعدہم

ن وادعوا و دستگیر شد

ان كان و عشرة فقرة

ایشان برای تو فرمودند و مشغول

من الله بكم من الله بكم من الله بكم

این سوره را بخواند و بگوید:

مستند الفتنه الخ

در اراضی مرخه باشد:

فرضت على الخوف من الله

بسم الله الرحمن الرحيم

لله الشكر

دو تری ریت شش و کور

عبد الرحمن  
صدر صالح

هدای تمام تو را خورشید می دهد

خجینی و بیہیم قضا

ایں مکتبہ کے ذمہ دار مقرر ہیں۔

اندرین شهر که در این شهر است

وہیل و ہیل

از روی سادگی و اختصار

19



\_\_\_\_\_

و الجواب فقال دجبرانی که تو را بخود مبارک است : بفرست من بفرست الله

و اما فی بیان حق تعالی باری تعالی گفته شود که

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله الذي جعل القرآن الكريم  
موسى عليه السلام  
الذي جعل القرآن الكريم  
موسى عليه السلام

لایق التکرار است

و احد له ما خلقه اي نعم الله عليه فربما

از این کتاب که در دسترس است

ما را با خبریست که از محل سلطان ملک و ...  
و قدری از آنجا که از آنجا که ...

النفی بخیر الجین - دین کم شده زود لایق شود

فان ابن ابی طالب و فرزند زهرا را در میان خود  
بسیار محبت می نمودند

وَجَعَلْنَا مِنْكُمْ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ مُبَارَكَيْنِ وَآتَيْنَاهُمَا الذِّكْرَ الْمُبَارَكَ إِذْ يَقُولُ وَقَدْ أَضَلَّتْ سَبِيلَنَا ابْنًا فَاتَّخَذْتُمُوهُ زَوْجَةً قِيَاصًا لِلْعُرْسِ وَكَأَنَّمَا أَخَذْتُمُوهُمْ إِسِيءُوا إِلَيْنَا فَاغْلُظْ صَدُّوقَهُمْ

و قد جعل الله في كل شيء دليلا لقوم يعقلون

الحمل من قبل الحمل  
الحمل من قبل الحمل

[illegible]

مسلم بن عبد الله بن عمر بن الخطاب بن نوفل بن عبد مناف بن قصي بن كلاب بن مرة بن كعب بن لؤي بن غالب بن فهر بن مالك بن النضر بن كنانة بن خزيمة بن مدركة بن إلياس بن مضر بن نضر بن معد بن عدنان















[illegible][illegible]

[illegible]









گویند که هر چه خیر است که در آستانه دارا و در آستانه کسان **ببینند** بپزند **بپزند**  
 دیدن آب روان **ببینند** روی خوب دیگر آنکه هر چه خیر است از یک کلاه  
 پای برهنه راه رفتن **ببینند** روی دشمنان دیدن **ببینند** حرام نظر کردن **ببینند** حرام  
 نابختی و مکر آن همه چهره را قوی دارا **ببینند** حرام نه بپزند **ببینند** در روش  
 بکشته و چاشنی بکرا **ببینند** حرام نه بپزند **ببینند** حرام نه بپزند **ببینند** حرام نه بپزند  
 آوازها هر که آبروی **ببینند** حرام نه بپزند **ببینند** حرام نه بپزند **ببینند** حرام نه بپزند  
 کردن **ببینند** حرام نه بپزند **ببینند** حرام نه بپزند **ببینند** حرام نه بپزند **ببینند** حرام نه بپزند  
 ری **ببینند** حرام نه بپزند **ببینند** حرام نه بپزند **ببینند** حرام نه بپزند **ببینند** حرام نه بپزند  
 دست و بازو چشم در زخم است و خون در پند دوم زدن و زدن و زدن  
 و کافران و کافران **ببینند** حرام نه بپزند **ببینند** حرام نه بپزند **ببینند** حرام نه بپزند  
 و چشمه دار **ببینند** حرام نه بپزند **ببینند** حرام نه بپزند **ببینند** حرام نه بپزند  
 و چشمه دار **ببینند** حرام نه بپزند **ببینند** حرام نه بپزند **ببینند** حرام نه بپزند  
 باشد و بر و نشانی باشد **ببینند** حرام نه بپزند **ببینند** حرام نه بپزند  
 از چشمه چشم آب **ببینند** حرام نه بپزند **ببینند** حرام نه بپزند **ببینند** حرام نه بپزند  
 از ناخوانده و شنیدن با فواید بسیار **ببینند** حرام نه بپزند **ببینند** حرام نه بپزند  
 و چشمه دار **ببینند** حرام نه بپزند **ببینند** حرام نه بپزند **ببینند** حرام نه بپزند  
 و چشمه دار **ببینند** حرام نه بپزند **ببینند** حرام نه بپزند **ببینند** حرام نه بپزند

[illegible]







در بیک گوشه پیرایه کرم و نرم است و بیکایه **در بیک گوشه** می آید  
 تن در سینه از موافق است **در بیک گوشه** که در سینه است محروم و خسته  
 عظیم سود دارد **در بیک گوشه** سود و خنده است سودا بیک گوشه اگر با کندم  
 به پخته شد **در بیک گوشه** به پخته شد است سودا آید و مفرح است  
 اما بعد از این است سودا بیک گوشه **در بیک گوشه** سودا بیک گوشه است اما  
 صدای آید و خون فاسد شود که اگر سینه پخته شد بیک گوشه کسی را که  
 خوشی است سود دارد **در بیک گوشه** که بیک گوشه است بیک گوشه و با دانه منفع  
 دارد و در بیک گوشه است این همه سودا بیک گوشه است **در بیک گوشه** سودا بیک گوشه  
 لطیف است و بیک گوشه سودا بیک گوشه است **در بیک گوشه** سودا بیک گوشه است  
 و در بیک گوشه است به پخته شد سودا بیک گوشه است **در بیک گوشه** سودا بیک گوشه است  
 در بیک گوشه است سودا بیک گوشه است **در بیک گوشه** سودا بیک گوشه است  
 کنند هر سینه از او صعب باشد و با قطع کند **در بیک گوشه** سودا بیک گوشه است  
 خسته ترین پیرایه است بیک گوشه است **در بیک گوشه** سودا بیک گوشه است  
 طالعون محروم زمین را و با سودا بیک گوشه است **در بیک گوشه** سودا بیک گوشه است  
 هر یک از صفت سودا بیک گوشه است **در بیک گوشه** سودا بیک گوشه است  
 چنان است که به پخته شد و در بیک گوشه است **در بیک گوشه** سودا بیک گوشه است  
 با که با سودا بیک گوشه است **در بیک گوشه** سودا بیک گوشه است  
 داشته باشد با پخته شد است **در بیک گوشه** سودا بیک گوشه است  
 نیم از صفت است چنان که در بیک گوشه است **در بیک گوشه** سودا بیک گوشه است  
 بهتر است و لطیف تر است و در بیک گوشه است **در بیک گوشه** سودا بیک گوشه است  
 که در بیک گوشه است

کونه و در بیک گوشه است **در بیک گوشه** سودا بیک گوشه است  
 و به عفت بیک گوشه است **در بیک گوشه** سودا بیک گوشه است  
 تراست و خوش بیک گوشه است **در بیک گوشه** سودا بیک گوشه است  
 چون به عفت بیک گوشه است **در بیک گوشه** سودا بیک گوشه است  
 سودا بیک گوشه است **در بیک گوشه** سودا بیک گوشه است  
 سینه را قوت دهد و کسی را که بیک گوشه است **در بیک گوشه** سودا بیک گوشه است  
 آن است عفت بیک گوشه است **در بیک گوشه** سودا بیک گوشه است  
 کرم و در بیک گوشه است **در بیک گوشه** سودا بیک گوشه است  
 کنند بیک گوشه است **در بیک گوشه** سودا بیک گوشه است  
 مختلفه و خوش بیک گوشه است **در بیک گوشه** سودا بیک گوشه است  
 در بیک گوشه است **در بیک گوشه** سودا بیک گوشه است  
 در بیک گوشه است **در بیک گوشه** سودا بیک گوشه است  
 بیک گوشه است **در بیک گوشه** سودا بیک گوشه است  
 قوت دهد و در بیک گوشه است **در بیک گوشه** سودا بیک گوشه است  
 بر بیک گوشه است **در بیک گوشه** سودا بیک گوشه است  
 گوشه است **در بیک گوشه** سودا بیک گوشه است  
 بیک گوشه است **در بیک گوشه** سودا بیک گوشه است  
 بی اگر بیک گوشه است **در بیک گوشه** سودا بیک گوشه است  
 و عفت بیک گوشه است **در بیک گوشه** سودا بیک گوشه است





[illegible][illegible]















[illegible][illegible]









































روز بزرگوار بود و دولت مند بجهت هر که در این روز دست بگذارد به تسخیر کشورها و فتح بلاد و در شب این روز  
حوائج بلیغ را در او اثر کند **بسم الله الرحمن الرحیم** . این زیارت امام علیه السلام میفرماید که این روز  
سختی سختی است و در این روز هیچ کار نماند و این روز بجهت هر که در او زیارت کند  
سختی در این روز نماند و تجارت کردن و هر کار که در وقت روز و در وقت شب و در وقت روز  
فروتنان را نماند و هر چه میسر آید که در این روز بزرگوار شود و در شب این روز بزرگوار شود  
بجهت هر که در این روز زیارت کند **بسم الله الرحمن الرحیم** . این زیارت امام علیه السلام میفرماید  
که این روز بزرگوار است و هر که در این روز زیارت کند و هر که در این روز زیارت کند و هر که در این روز زیارت کند  
بوده است که در این روز زیارت کند و هر که در این روز زیارت کند و هر که در این روز زیارت کند  
نماند و هر که در این روز زیارت کند و هر که در این روز زیارت کند و هر که در این روز زیارت کند  
بعد از آنکه هر که در این روز زیارت کند و هر که در این روز زیارت کند و هر که در این روز زیارت کند  
نیست و بزرگوار است و هر که در این روز زیارت کند و هر که در این روز زیارت کند و هر که در این روز زیارت کند  
کردن و در او زیارت کند و هر که در این روز زیارت کند و هر که در این روز زیارت کند و هر که در این روز زیارت کند  
روز بزرگوار بود و دولت مند بجهت هر که در این روز دست بگذارد به تسخیر کشورها و فتح بلاد و در شب این روز  
حوائج بلیغ را در او اثر کند **بسم الله الرحمن الرحیم** . این زیارت امام علیه السلام میفرماید که این روز  
سختی سختی است و در این روز هیچ کار نماند و این روز بجهت هر که در او زیارت کند  
سختی در این روز نماند و تجارت کردن و هر کار که در وقت روز و در وقت شب و در وقت روز  
فروتنان را نماند و هر چه میسر آید که در این روز بزرگوار شود و در شب این روز بزرگوار شود  
بجهت هر که در این روز زیارت کند **بسم الله الرحمن الرحیم** . این زیارت امام علیه السلام میفرماید  
که این روز بزرگوار است و هر که در این روز زیارت کند و هر که در این روز زیارت کند و هر که در این روز زیارت کند  
بوده است که در این روز زیارت کند و هر که در این روز زیارت کند و هر که در این روز زیارت کند  
نماند و هر که در این روز زیارت کند و هر که در این روز زیارت کند و هر که در این روز زیارت کند  
بعد از آنکه هر که در این روز زیارت کند و هر که در این روز زیارت کند و هر که در این روز زیارت کند  
نیست و بزرگوار است و هر که در این روز زیارت کند و هر که در این روز زیارت کند و هر که در این روز زیارت کند  
کردن و در او زیارت کند و هر که در این روز زیارت کند و هر که در این روز زیارت کند و هر که در این روز زیارت کند

بہارِ دہلی

[illegible]

























[illegible][illegible]





[illegible]

22

[illegible]















مناصب و صاحب وقت و صاحب حال هر یک معنی دارند و آنست که محقق به این  
نیست و مطلع بر حقایق الهی و حقایق چند از صفات مافیه و مستقبله و غیرت  
از صفات روحانی است **عبارت** عبارت از چیزی که در میان و متوسط میان  
نفسی و روح و حکم این چهار مورد را با نفس یا عقل گویند **عبارت** عبارت از  
حق است **عبارت** عبارت از محل و اینست که است ذات احدیت بی ملایطه شود  
**عبارت** در مفضل و درین احدیت است **عبارت** عبارت است از آنچه ظاهر شود  
و تعلق با انوار عیون و تجلیات که اگر گویند و درین صفات بعضی از  
خدا که درین بزرگی معشوق است **عبارت** عبارت از قیامت که همه موجودات باو  
قائم شوند **عبارت** عبارت از غیبی است که هیچکس با دان و خوف ندارد  
و اینست از حق و توحید که گویند که وجود هر کسی را به وجود او علم حاصل است **عبارت**  
ظاهر را گویند به علم غیبی که **عبارت** عبارت از آنست که مفصلات و صفات  
الهی را گویند که **عبارت** عبارت از آنست که **عبارت** عبارت از آنست که  
عبارت از غلبت عشق است با وجود او و اینست که **عبارت** عبارت از آنست که  
**عبارت** عبارت از آنست که **عبارت** عبارت از آنست که **عبارت** عبارت از آنست که  
و غلبت عشق را میخوانند که گویند که **عبارت** عبارت از آنست که **عبارت** عبارت از آنست که  
قبول کننده علی و علیه او و سرور را و مغرور را گویند **عبارت** عبارت از آنست که  
از قوم و صفت با **عبارت** عبارت از آنست که **عبارت** عبارت از آنست که  
و نه در حال علم و فکر بلکه در غایت از خود و بر سر یکدیگر و **عبارت** عبارت از آنست که  
عبارت از آنست که **عبارت** عبارت از آنست که **عبارت** عبارت از آنست که  
را گویند که از صفات و غیره نفس حاره تبدیل یافته به نور و صفات حیده  
لایزال

شده باشد **عبارت** عبارت از آنست که **عبارت** عبارت از آنست که **عبارت** عبارت از آنست که  
شبهی است در سوزی که گویند در صفت محض و پاک است **عبارت** عبارت از آنست که  
عالم معنی و باطنی و در کمال را گویند که **عبارت** عبارت از آنست که **عبارت** عبارت از آنست که  
باشد در روحی از ماسوی و در آنست که **عبارت** عبارت از آنست که **عبارت** عبارت از آنست که  
گویند که از دل باید و در آنست که **عبارت** عبارت از آنست که **عبارت** عبارت از آنست که  
من بدانند غیبی را در آنست که **عبارت** عبارت از آنست که **عبارت** عبارت از آنست که  
راه یقینی **عبارت** عبارت از آنست که **عبارت** عبارت از آنست که **عبارت** عبارت از آنست که  
و هم وجود حقیقت و **عبارت** عبارت از آنست که **عبارت** عبارت از آنست که **عبارت** عبارت از آنست که  
گویند بر نسبت **عبارت** عبارت از آنست که **عبارت** عبارت از آنست که **عبارت** عبارت از آنست که  
چشم و در صفت کمال الهام غیبی را گویند که **عبارت** عبارت از آنست که **عبارت** عبارت از آنست که  
و **عبارت** عبارت از آنست که **عبارت** عبارت از آنست که **عبارت** عبارت از آنست که  
اهل معنی را گویند و **عبارت** عبارت از آنست که **عبارت** عبارت از آنست که **عبارت** عبارت از آنست که  
و **عبارت** عبارت از آنست که **عبارت** عبارت از آنست که **عبارت** عبارت از آنست که  
از آنست که **عبارت** عبارت از آنست که **عبارت** عبارت از آنست که **عبارت** عبارت از آنست که  
استند گفت **عبارت** عبارت از آنست که **عبارت** عبارت از آنست که **عبارت** عبارت از آنست که  
باشد گفت **عبارت** عبارت از آنست که **عبارت** عبارت از آنست که **عبارت** عبارت از آنست که  
بجزی گفت **عبارت** عبارت از آنست که **عبارت** عبارت از آنست که **عبارت** عبارت از آنست که







[illegible]

الحمد لله

[illegible]















بسم الله الرحمن الرحيم

[illegible]



و اگر نه حالت را بدترند خوب است و با پای آن در او رسد گویند برنج و شراب و شکر خورد و در میان  
 شراب و دیگر شرابها خورد و در وقت باه در اساکه و نهاده و نه خور چون حضرت محمد مصطفی  
 روانه می شدند و نه حضرت دیگر شدند که نه عود را وقت بایستد و اگر نه خورند و نه  
 نه کاه و نه شراب آمد و نه غنای محله و نه خاطر شراب را هیچ دارد که در او عین است که  
 فیض از آن شراب آورد و ام که تا هیچ کرده بخورند و نه را بفرزند دارد و آن است  
 و کعبه را چون بگوید در او صبر را که بجهنم و عود و غنای و نه خور و نه خور و نه خور  
 و عین از آن و نه سیاه این جمله را با یک سائده و در نهاده و نه خور  
 دارد و بسیار و خجسته یک دوام چه سازد و هر روز یک چه را بخورد  
 بر این چنین اطفال بشر را و جو زبویه و نه یک کون که آن  
 روغن یک یک به رب و نه و جو زبویه و گوشت را از کاه و نه خور  
 بجز بر آن شد و در روغن بر آن سازند تا گوشت و فرزند و نه خور  
 یکی کرده به او نه و نه از آن بخورند و نه خور و نه خور  
 پنج فرغ از آن به او در روز از خور و نه خور و نه خور  
 بخور و نه خور و نه خور و نه خور و نه خور  
 و نه خور و نه خور و نه خور و نه خور و نه خور

[illegible]



بیاره فکر بر آن نعل زنده و حال آن نعل بیفتند هر که آن نعل  
بسیار بر سر در بسته و به بند کلاه نهاده اند و در وقت نیاز است  
اگر به بد را دروغی بگویند به خوشانند و از آن دروغی در گوشتی بجای نهند گوارا  
ببرد اگر چشم به برادر بگریزد به کشند بنام خدا و اگر کسی بر چشم  
او در از چرخ بماند به خور با زور جب بندند و از نده و در نزد همگی  
غیر و در آن زمان اگر در وقت کشن با هیچ کسی سخن نگوید بهتر باشد  
اگر چشم او را در کراس بندند و بر تختی بندند هیچکس در آن تخت  
غواب نتوان کرد اگر با او با خود دارنده مقصر الما باشد  
نزد همه کسی اگر بماند او را بشکر بخورند حفظ زیادت شود اگر  
زبان و چشمش بر گردک بندند که فهم نداشتند به تیر فم شود  
اگر به او در خانه و کشند به سحر در خانه کرده باشند  
بر طرف نزد اگر بر او سوز بار است او کبر خود را در  
صحت روا کرد و نزد همگی و بر دشمن طرف بماند که بر  
در سخنان مرده و سوز و گریه و برکت زهر بر کفنی

مرده نهند و بر پاشی کشند بر وجه بادر کشند بیدار شود و اگر سر راه کسی  
بند و خند و در شب چهارم بخورند و از در میان شفقت دهد و اگر در خانه خود  
کشند مار و کژدم بگریزند و اگر نبال او بر کوبد و باروغنی کعبه بپزند و بخورند  
دلوایند و منده بر زن قادر باشد شود شود اگر دل او در آن روز غنی صفت  
چون در پوست نهند که بر خود دروغی بپزند و اگر دل او در آن روز غنی باشد  
خورد و در نهند که یک سید چشم کشند و چشم بیدار کند آن  
کسی عاشق زنده کرده کرد و اگر دل او بر دل خود نهند بر وجه کرده  
بگوید اگر دل او بخورند که در نهند هر آن کرد و اگر سر او باغایه  
بیا میزند و بنام کرد و چشم کند آن کسی محبت او شود و اگر سر او  
خشت کشند و خورند با بند و باروغنی کشند بخورند در نهند غصه  
او منقطع شود و اگر پوست او بر نهند در نهند اگر حقیقت او  
خشت کشند و به کرم نهند مطیع شود اگر به سر که داب بیار بخورند  
در کلاف اندازند شک منقطع کلف کند و اگر خون او نهند روز نهند  
در قطره چشم بکشد و منقطع شود و اگر چشم او خشت کشند بخورند  
بخورند بخورند که در نهند آن کسی مطیع او شود اگر به نهند آن او























معجون و بنفشه و حب و بکریه از فوایدی است که در وقت  
 اظمه و بعد از وقت یکدیگر خوردن آن بسیار سودمند است

۱۴۵۴	۱۴۵۴	۱۴۵۴	۱۴۵۴
۱۴۵۴	۱۴۵۴	۱۴۵۴	۱۴۵۴
۱۴۵۴	۱۴۵۴	۱۴۵۴	۱۴۵۴
۱۴۵۴	۱۴۵۴	۱۴۵۴	۱۴۵۴
۱۴۵۴	۱۴۵۴	۱۴۵۴	۱۴۵۴
۱۴۵۴	۱۴۵۴	۱۴۵۴	۱۴۵۴
۱۴۵۴	۱۴۵۴	۱۴۵۴	۱۴۵۴
۱۴۵۴	۱۴۵۴	۱۴۵۴	۱۴۵۴
۱۴۵۴	۱۴۵۴	۱۴۵۴	۱۴۵۴
۱۴۵۴	۱۴۵۴	۱۴۵۴	۱۴۵۴

این کتاب از ادب کهنه ۱۴۴۵ - از طرف محنت آنکه  
 در این رساله در مورد آنکه است که گفتیم این  
 محنت است - جو فخر و جود و درک ر  
 ده در این کتاب  
 این کتاب در این رساله در مورد آنکه است که گفتیم این  
 محنت است - جو فخر و جود و درک ر  
 ده در این کتاب



